

نگاهی به کتاب

حضور ایرانیان در جهان اسلام

• رامین سلطانی

عظیم از علم و دانش رامی طلب.

دوم این که وجود و فوران شمندان کثیر در این زمینه موجد پدید آمدن نظرات فراوان و گاه متفاوتی شده که کار خوشنده و پژوهشگر جوان و کمتر آشنا بدین مباحث را با مشکل مواجه می‌سازد. بدین قرار در بررسی حضور در این دو جهان یا تأثیرات حضور اسلام در تمدن ایرانی، باید ابتدا بر دونکته تصریح کرده و دو مسئله را سنجید. آن چه به عنوان تمدن و فرهنگ ایران قبل از اسلام و مقارن ورود اسلام به ایران مطرح می‌شود، در چه کیفیتی از تکامل تاریخی و مراحل تمدنی بوده است؟ هم چنین کسانی که به عنوان حاملان پیام اسلام وارد ایران شدند چه تحقق‌ها و ارungan‌هایی با خود همراه آوردند که اینک می‌توان از تأثیرات متقابل و تأثیر دو کیفیت به نام ایران و اسلام سخن گفت؟ به بیان دیگر در مجموعه فرهنگی و تمدنی برآمده از تماش اسلام و ایران، سهم ایران قدر می‌تواند باشد. از طرف دیگر اقوام یا قوم حامل اسلام چه چیزی آوردند و در مجموع ملل دیگر اسلامی - جهان اسلام - چه سهمی در تکوین و ایجاد تمدن اسلامی ایفا کردند؟ نکته مهم تر این که سهم اسلام چه قدر است و به عنوان یک دین چه میزان در شکل‌گیری و جهت‌گیری تمدن اسلامی نقش داشته است؟ آیا نمی‌توان گفت که اسلام به واسطه آموزه‌ها و تعلیمات خود محرك اصلی در شکوفایی تمدن و فرهنگ اسلامی بود؟

حضور ایران و ایرانیان و تأثیری که بر تاریخ تمدن، تفکر، علم و اندیشه جهان اسلام گذاشتند، چه قابل به وجود و حضور فرهنگی مشعشع و تمدنی قابل توجه در دوران قبل از اسلام باشیم، چه آن را بر ساخته تفکر افراطی شعوبیه بدانیم، آن قدر هست که بتوان ردپایی از آن را در تاریخ تمدن و فرهنگ غالب ملل اسلامی - در گذشته و با اندکی تسامح در زمان حال - به آسانی و بدون چشم مسلح دید و در مورد میزان تأثیر آن به ارزیابی نشست.



- حضور ایرانیان در جهان اسلام
- به کوشش و پیرایش: جرج صباغ و ریچارد هوانسیان
- تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، ۱۳۸۱
- ۳۸۷ ص، ۲۶۰۰ تومان
- شتابک: ۰۹۴۳-۰۶۸-۵۹۳۲

تأثیر متقابل اسلام و ایران قبل از این که این بحث مورد بررسی بیشتر قرار گیرد، ذکر دونکته ضروری است: نخست این که موضوع تأثیر متقابل اسلام و ایران، مبحث مفصلی است که سال‌هاست بسیاری از اندیشمندان و متفکران شرق و غرب را به خود مشغول کرده است. لاجرم تنوع نظرات و آرا در این باره آن چنان پردازمنه و وسیع است که به هیچ وجه نمی‌توان از کتاب آن‌ها به سادگی گذشت. به بیان دیگر ورود به این وادی، توشهای



▲
مینیاتوری از شاهنامه
بایسیگری، هـ ۸۲۳، ق.
کاخ گلستان

وجه اشاره نمی‌شود که این مجموعه غنی مورد اشاره واحد چه خصوصیاتی بوده است. برای عبور از این پرسش یارشاپر در چند موضع از مقاله مطول خویش به صراحت اعلام می‌دارد، اکثریت قریب به اتفاق میراث مکتوب زمان ساسانی پس از ورود دین اسلام به فلات ایران از بین رفت و به دست متاخرین نرسید. عدم وجود متون متنقн و اصیل مربوط به قبل از اسلام ایران نیز این نکته را اثبات می‌کند که یا اصولاً این گونه متون مورد ادعا وجود خارجی نداشته‌اند و اشاره به این گونه آثار در واقع حاصل یک نوع خیال پردازی تعصب‌مدارانه است و یا این که اعراب مسلمان به هر دلیل اقدام به امحاؤ از بین بردن این آثار کرده و در کارخویش به نحو معجزه‌آسایی موفق بوده‌اند. این که هر یک از این دو مدعای تا چه حد به حقیقت نزدیکتر هستند، مورد بحث نیست و خود می‌تواند موضوع پژوهش گستردۀ تری باشد.

به هر حال یک نکته را نمی‌توان از نظر دور داشت و آن این که

حضور معنوی و فرهنگی ایرانیان
هم درساختراسیاسی و اداری و
هم در زمینه‌های فرهنگی و تمدنی
آن چنان چشمگیر و پررنگ بود که
حتی بعضی از نویسنده‌گان، برخی
دوره‌ها را دوران ایرانی شدن
تمدن اسلامی نام می‌نهند

در حقیقت مقولاتی که با عنوان نجوم ایرانی، طب ایرانی، تاریخ نگاری ایرانی، مملکت داری به روش ایرانیان، معماری ایرانی و مواردی از این دست شناخته می‌شوند، حتی اگر قبل از اسلام وجود خارجی نداشته باشند، در مقایسه با همتاها دیگر خود در جهان ۱۲۰۰ سال پیش، دارای رگه‌ها و مایه‌هایی بسیار مشخص و پررنگ و منحصر به فرد بوده‌اند؛ به قسمی که در بسیاری موارد برساختار کلی فکر و اندیشه و تمدن و فرهنگ ملل اسلامی و عرب تأثیر شگرفی گذارده‌اند. به عنوان مثال در علم جغرافیا و نقشه‌کشی تأثیرهای فلت اقلیم ایرانی و رسم گلبدادها و هدایت کشتی‌ها بر اساس این نقشه‌های ایرانی، کاملاً شناخته شده و بی‌نیاز از توصیف است.

کتاب حضور ایران در جهان اسلام که مجموعه هفت مقاله درخصوص حضور و تأثیر فرهنگ و تمدن ایرانی در جهان اسلام و روابط متقابل آن دو است، جزو اثرهای چشم‌گیری است که در سال‌های اخیر در این زمینه به فارسی ترجمه شده است.

این کتاب که به کوشش و ویرایش جرج صباح و ریچارد هوانتسان شکل یافته، مجموعه مقالاتی است که در کنفرانس «حضور ایران در جهان اسلام» در سال ۱۹۹۱ در دانشگاه کالیفرنیا ارائه شده‌اند.

اولین مقاله که نام کتاب نیز از آن گرفته شده، «حضور ایران در جهان اسلام»، به قلم احسان یارشاپر استاد دانشگاه کلمبیا است. این مقاله که تقریباً نیمی از حجم کتاب را تشکیل می‌دهد، کوششی سخت و پرحوصله به منظور تبیین و معرفی نقش فرهنگ و تمدن ایرانی قبل از اسلام بر مسیر تطور و تکامل اندیشه، فرهنگ و تمدنی است که طی نیمه دوم سده اول هجری و سده‌های دوم و سوم و چهارم هجری قمری شکل گرفته و به مرحله کمال و نقطه اوج خود رسیده است.

احسان یارشاپر در این راه ابتدا فرض را بر این نکته می‌گذارد که مجموعه فرهنگ و تمدن «ایرانی» قبل از ورود اعراب مسلمان به فلات ایران، مجموعه‌ای غنی از فرهنگ و تمدن و زبان و ادبیات و تاریخ میراث مکتوب بود. پس از ورود دین جدید به این سرزمین و گرویدن مردمان آن به دین جدید و پس از گذشت نزدیک به نیم‌الی یک‌سده تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر فرهنگ، تمدن و اندیشه ساکنان جدید‌الورود این سرزمین و مردمان بومی گذاشته است. اما به هیچ

قومیت آنان سودمند نباشد، زیرا اسلام پدیده‌ای دسته‌جمعی و تعاقبی بود که در آن عناصر و سنت‌های مختلف ترکیب شدند. یارشاطر بر نکات دیگری هم تأکید می‌کند، از جمله این که ایران سرزمینی بود که بسترهای منبعی برای نفاق و فرقه‌گرایی به شمار می‌رفت و این حالت موجب بروز عقیده‌ای بدینانه شد مبنی بر این که ایرانیان هرگز قلب‌آه اسلام ایمان نیاورند.

مهم ترین نکته‌ای که جرج صلیبا در مقاله «دانشمندان ایرانی در جهان اسلام، اخترشناسی از مراغه تا سمرقند» بدان می‌پردازد این است که اگر در بررسی نقش دانشمندان ایرانی در تکوین فرهنگ و تمدن اسلامی، واژه فارسی به مفهوم قومی به کار رود، در این صورت تاریخ علوم ایرانی کاملاً آشفته خواهد شد؛ زیرا به نوشته اوی «جامعه اسلامی در قرون وسطی احتمالاً در هم جوش تراز همه زمان‌ها بوده» و با توجه به در تور دیده شدن مرزهای جغرافیائی و زبانی توسط مسلمین – اعم از ایرانی و غیر ایرانی – شناسایی ایرانیان از سایر اقوام بسی مشکل خواهد بود.

در این زمینه به عنوان نمونه می‌توان به کسانی چون ابوريحان بیرونی استناد کرد که آشکارا متعلق به سرزمینی بود که امروزه ایران نامیده می‌شود، ولی آثار علمی خود را اغلب به زبان عربی می‌نوشت. گرچه هیچ گاه در بغداد، مرکز فرهنگ عربی، زندگی نکرد. یا ابوعلی سینا که دقیقاً وضعیت مشابه بیرونی دارد. هم‌چنین می‌توان از ایرانیان دیگری یاد کرد که در محیط فرهنگی بغداد آن زمان کارمند کرده‌اند و آثار خود را به زبان‌های عربی و فارسی می‌نگاشته‌اند. جرج صلیبا علم نجوم را در مقایسه با سایر علوم مجزا می‌سازد و معتقد است که در صحبت از حضور ایران در جهان اسلام به صورت پرنگ می‌توان به آن استناد نمود.

آن ماری شیمل در مقاله «دیوان غربی – شرقی، تأثیر شعر فارسی در غرب و شرق»، با مبنای قراردادن یک مجموعه شعر فارسی علامه محمد‌آقبال لاهوری به نام «پیام مشرق» به بررسی تأثیر شعر فارسی خاصه مولوی و حافظ بر شکل‌گیری و تکوین شعر فارسی در هند می‌پردازد.

تأثیر زبان و ادب فارسی در شبه قاره به جنگ‌های سلطان محمود غزنوی در هند بازمی‌گردد که زمینه ساز آشنازی و ورود زبان فارسی به این گوشه از جهان به شمار می‌رود. به نوشته پروفیسور شیمل شعرو ادب فارسی خاصه شعر صوفیانه و عارفانه بیشترین پیرو رادر شبه قاره داشته است.

جنگ‌های صلیبی و جنگ‌های عثمانی‌ها در قلب اروپا آشنازی غربی‌ها با ادب فارسی را در پی داشت. گرچه ایرانیان در هیچ یک‌جا این جنگ‌ها حضور نداشتند، اما دشمنی غرب با ترکان عثمانی موجب تحکیم روابط بین دول اروپایی و سلاطین صفوی گردید؛ به طوری که سفرا و فرستادگان زیادی از کشورهای مختلف اروپایی راهی ایران شدند و پس از بازگشت با انتشار سفرنامه‌های خود در شمارگان گسترده در اروپا، زمینه ساز آشنازی اروپا با شعر، ادب، زبان، خلق و خوی، اخلاق و نحوه زندگی ایرانیان شد. این فرآیند در حدنگارش سفرنامه‌ها متوقف نماند، بلکه در سال ۱۶۳۴ میلادی یک دیبلومات فرانسوی به نام دوپریه نخستین ترجمه گلستان سعدی به زبان فرانسه را تجام داد

زبان فارسی به عنوان زبان مورد استفاده ملت مغلوب هیچ گاه از جانب آنان به ورطه فراموشی سپرده نشد و شواهد بسیاری در دست است که ایرانیان گرچه اسلام آورندند، ولی زبان بومی را از یاد نبرندند. به عنوان نمونه در لشکرگاه مختارین این عبیده ثقیل در دهه ششم هجری به زبان فارسی صحبت می‌شده، دفتر و دیوان عبدالملک بن مروان قبل از برگرداندن به عربی به زبان فارسی بوده و لشکر ابومسلم اغلب متشکل از نبروهای فارسی زبان بوده است. هم‌چنین ابن المقعف نیز مترجم آثار پهلوی و فارسی به زبان عربی بوده و موارد بسیار زیاد از این دست.

ناگفته پیداست زبان مقوله‌ای نیست که اگر در آن انقطاع و گسترش زمانی ایجاد شود (چیزی در حدود ۲۰۰ سال)، بتواند به حیات مجدد بازگردد و صد البته قدر تمند تر و توانمندتر از قبل در راه رشد و بالندگی باشد. زبان تا هنگامی زنده و پایاست که بدون وقفه و انقطاع زمانی وزبانی از آن استفاده شود، در غیر این صورت فراموش شده و از صحنه روزگار حذف خواهد شد.

سرنوشت زبان فارسی نشان می‌دهد چنین اتفاقی نمی‌تواند در مورد زبان فارسی روی داده باشد. بنابراین به سختی می‌توان باور کرد در حالی که مردم فلات ایران به زبان فارسی سخن می‌گفته‌اند، متونی نیز وجود داشته که به دست اعراب ازین رفته است. در مقابل یارشاطر در بخشی از کتاب برای نظر صبحه می‌گذارد. آن جا که از واژه‌های وام گرفته از فارسی در زبان عربی یاد می‌کند. این گونه داد و دهش بین زبان فارسی و زبان عربی نشانگر آن است که در رسال‌های اولیه و رود اعراب و زبان عربی به ایران، زبان فارسی از چنان نشاط و سرزنگی بهره‌مند بوده که توانسته لغات و اصطلاحاتی را وارد زبان عربی بنماید. لغات و اصطلاحات مورد اشاره، مواردی بوده‌اند که معادل و برابر نهاد آن هادر زبان و تمدن و فرهنگ عربی موجود نبوده است.

جمع‌بندی بحث یارشاطر می‌تواند این نکته باشد که اگرچه ایرانی‌ها به لحاظ سیاسی از اعراب مسلمان شکست خورده‌اند و حاکمیت ملی خود را به اعراب و آنها دادند، ولی حضور معنوی و فرهنگی ایرانیان هم در ساختار سیاسی و اداری و هم در زمینه‌های فرهنگی و تمدنی آن چنان چشمگیر و پرنگ بود که حتی بعضی از نویسنده‌گان، برخی دوره‌ها را دوران ایرانی شدن تمدن اسلامی نام می‌نهند. (از جمله زمانی که ابومسلم با سپاه خراسانی خود سلسه عباسی را در براندازی امویان یاری رساند، یا هنگامی که طاهر ذوالیمینین با سپاه ایرانی خود وارد بغداد شد. از این پس دستگاه خلافت غیر از دوره سلطه ترکان بر بغداد و خلفای بازیچه آن‌ها). کاملاً تحت نفوذ امرا، سلسله‌ها، حکام، وزرا و دبیران ایرانی بود. چنان که زبان فارسی نیز به فاصله چندین سال، دوباره سربرآورد و به عنوان یک زبان ملی، وسیله تولید فرهنگ، علم و ادبیات گردید و چنان گسترد و متنفذ شد که تا سال‌ها بعد در دستگاه حکومت مغولان در هند، فارسی، زبان رسمی بود. این مرحله دوره‌ای است که یارشاطر از آن به عنوان مرحله ایرانی تمدن اسلامی یاد می‌کند.

او به درستی بر یک نکته انگشت می‌نهد و آن این که شاید نام بردن از دانشمندان، هنرمندان و رهبران سیاسی و اجتماعی که در پیدایش و رشد فرهنگ و تمدن اسلامی نقش داشتند به اعتبار

ادموند کلیفورت با سورث در مقاله‌ای تحت عنوان «نقش ایران در تاریخ نگاری اسلامی دوران پیش از مغول»، به بررسی این مسئله پرداخته که ایرانیان در هنگام اوج گیری فرهنگ و تمدن اسلامی در قرون قبل از حمله مغول به این سرزمین، در آن فرآیند چه برداشتی از خود داشتند. به توشه باسورث، در دوران ساسانی یک سنت داستانی پردازنهای ای پدید آمد که بیشتر صورت شعر حماسی و یا عاشقانه داشت و به شکل شفاهی و سینه به سینه منتقل می‌شد. بدین لحاظ پس از فتح ایران، در واقع الگو و نمونه مهم و برجسته‌ای از تاریخ نگاری فارسی وجود نداشت.

از زمان سامانیان به تدریج در شرق و شمال ایران نوشته‌های تاریخی به زبان فارسی نمایان شد که اولین آن‌ها ترجمه فارسی تاریخ طبری توسط ابوعلی محمد بلعمی وزیر سامانیان بود. به بیان دیگر جریان اصلی تاریخ نگاری متعارف در ایران در قرون سوم و چهارم هجری به زبان عربی بود.

از قرن پنجم استفاده از زبان فارسی به جای زبان عربی رو به تزايد و در نهایت شکوفایی نهاد، به نحوی که حتی در زمان غزنویان و در سامانه اداری این سلسله زبان عربی قافیه و زمینه حضور خود را به زبان فارسی باخت. بنابراین دیده می‌شود یکی از اخترین متنون نثر فارسی یعنی تاریخ بیهقی در همین دوره تأییف شد و این امر نشانگران است که طی چهار قرنی که از ورود اعراب به سرزمین ایران می‌گذشت، زبان فارسی سرزنده‌ی ونشاط خود را تا آن حد در زندگی عادی حفظ کرده بود که به‌اندک تکان و حرکتی به ناگاه به جریانی فصیح و بلبغ از زبان تبدیل گردید.

به عقیده باسورث، سمت و سوی جدید تاریخ نگاری ایرانی در دوران پس از غزنویان به گونه‌ای بود که بتواند نیازهای فرمانروایان بالاد مختلف و متفاوت ایران را برآورده کند، یعنی تاریخ نگاری فعالیت و علمی بود که در دامان دربار پرورش یافته بود و آن چه به درون آن راه می‌یافت چیزی بود که بتواند نیازهای اساسی و اجتماعی دربار را پوشش دهد.

آخرین مقاله کتاب با عنوان «بررسی نفوذ زبان و ادبیات فارسی در میان ترکان»، نوشته گهواره در فرو است. در این مقاله هم‌جواری و همزیستی فارسی زبان‌ها و ترک‌زبان‌ها بررسی شده است. در فرو نتیجه می‌گیرد که تمدن و انتلالی آن بر شالوده ارتباط و مبادله استوار است و بسیاری از دستاوردهای بزرگ تمدن اسلامی از همزیستی و همکاری زبان‌های فارسی و ترکی حاصل شده است.

در ترجمه اعلام و اسامی خاص کتاب ایرادات بسیاری به چشم می‌خورد که با یکباره باری دلیل دقیق قابل اصلاح می‌باشد، کلماتی از قبیل اخبار الطیوال در مقابل اخبار الطوال، حیدر به جای خیدر (افشین)، صایع به جای صایع مورخ، مقدسی به جای مقدسی مورخ، کاشف‌المحجب به جای کشف‌المحجب که متأسفانه تعداد آن‌هادر من انداز نمی‌باشد. گمان می‌رود با اصلاح موارد فوق و نیز دقت بیشتر در زدودن اشتباهات چاپی، کتاب حضور ایران در جهان اسلام، قابلیت تبدیل شدن به کتابی مرجع درخصوص نقش ایرانیان در شکل‌گیری و تکوین بسیاری از پدیده‌های فرهنگی و تمدنی جهان اسلامی، داشته باشد.

و در سال ۱۶۲۵ میلادی ترجمه آلمانی گلستان توسط آدام اولتاریوس، دیبلمات و جهانگرد مشهور آلمانی منتشر شد. تأثیر شعر فارسی بر آلمانی‌ها چنان بود که گوتفرید هر دو شعر فارسی را «دختر زمینی بهشت» می‌دانست. این مقاله با بررسی دیوان شرقی – غربی گوته به پایان می‌رسد.

گوهارد باورینگ در مقاله «مفاهیم زمان در تصوف ایرانی»، مفهوم زمان در انگاره عرب پیش از اسلام، مفاهیم زمان در تفکرات گنوی پیش از اسلام در ایران، مفهوم زمان در قرآن و در نهایت زمان در انگاره‌های مسیحی و یونانی را مورد بحث قرار می‌دهد. فیلسوفان زمان را وصف و تشریح می‌کردد و صوفیه در بی غلبه بر زمان بودند. در دریافت بازیز بسط امامی، مفاهیم زمان و ابدیت در جانی و جدانگیز به نام «من» به هم متصل می‌شوند و در انگاره سهل بن عبدالله تستری، زمان به سوی هدفی پیش می‌رود و مجدد آ به نقطه پرتاب خود بازمی‌گردد.

«صوفی به گذشته پیش از وجود خود و آینده پس از وجود خود، واقعیت دوباره می‌بخشد و این دو واقعه، مقابله هم و دور از هم را به درون وجود و زندگی فانی خود می‌کشاند و حضور قطعی و مستقیم ابدیت را در اعماق وجود خود پیدا می‌کند. وقت و زمان در ذهنیت صوفی ایرانی چنان سیال و ناپایدار است که وی می‌تواند مقیاس‌های بزرگ زمان را در لحظه‌ای کوتاه فشرده کند یا زمان را به دوره‌های طولانی باورنکردنی بسط دهد و این امر خاصه در کشف و کرامات مشایخ صوفیه قابل درک است و صوفی با این مفهوم از زمان سعی می‌کند خود را در مکافه و تجربیات مشایخ سهیم کند.»

مقاله پنجم کتاب تحت عنوان «مینیاتورهای ایرانی، نگاری یا نقاشی»، تألیف اولگ گرابار به صورت گذرا و موجز با بررسی پنج مینیاتور هنرمندانه جنید در مثنوی همایی و همایون اثر خواجه‌ی کرمانی، این نوع هنر ایرانی را که نقطه اوج آن دوره تیموریان و بعد از آن بود، هنری منحصر به فرد و بومی قلمداد کرده است.

به عقیده گرابار جهان مینیاتورهای ایرانی جهانی است دو بعدی و بدون سایه که در آن زنان و مردان بدون هیجان و احساس، و قایعی را عرضه می‌کنند که قصد داستان آن به صورت تزکیه شده و پیوسته در حالات و ادای‌هایی تکراری و نقاب‌های مشروع پدیدار می‌شود. این نوع هنر که خاستگاه آن در درون مجموعه‌های منظم بود، قبل از قرن هشتم هجری فاقد سبک بوده نحوی که بتوان آن را متناسب به یک سنت کلاسیک نقاشی ایرانی نمود.

از قرن دهم به بعد نوعی نقاشی ایرانی ماب برآثار هنری حوزه هنری عثمانی و نیز به شکل تکامل یافته تیر خلاقیت هنرمندان دوران مغول در هند و هم چنین بسیاری از مراکز کوچک‌تر فرهنگی در شبه قاره هند تأثیر چشمگیر نهاد. دامنه این تأثیر خاصه در هند چنان بود که تحت حمایت پادشاهان مغول تبار هند، چندین مرکز شاخص تولیدات هنری و پیشرفت معماري در منطقه‌ای وسیع از بغداد تا کاشغر، یعنی غربی ترین شهر اوپیغور در چین پدید آمد.

مراکز فوق الذکر از قبیل شیزار، یزد، تبریز، مشهد، سمرقند و خاصه هرات از شهرهای بزرگ فلات ایران یا شهرهای ایستاده برکنار مسیر جاده‌های بازرگانی آسیای میانه به شمار می‌رفتند.